

آیه بعد - به طوری که جمعی از مفسران گفته‌اند - در واقع به منزله دلیلی بر لزوم گذشت و عفو و صفح جمیل است، می‌گوید: «پروردگار، آفریننده و آگاه است» (ان ربک هو الخلاق العلیم). او می‌داند که همه مردم یکسان نیستند، او از اسرار درون و طبایع و میزان رشد فکری و احساسات مختلف آنها با خبر است، نباید از همه آنها انتظار داشته باشی که یکسان باشند بلکه باید با روحیه عفو و گذشت با آنها برخورد کنی تا تدریجا تربیت شوند، به راه حق آیند. البسته این سخن به آن معنی نیست که مردم در راه و روش خود و اعمالی که انجام می‌دهند مجبورند بلکه صرفا اشاره به یک دستور تربیتی است که مربوط به تفاوت تفکر و استعدادها می‌باشد. ذکر این نکته نیز لازم است که بعضی تصور کرده‌اند، این دستور مخصوص دوران زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مکه بوده است، و پس از آنکه به مدینه هجرت نمود و مسلمانان قدرت یافتند این دستور نسخ شد و دستور جهاد جای آنرا گرفت. ولی با توجه به اینکه این دستور در سوره‌های مدنی نیز آمده (مانند سوره

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۱۲۹

بقره و سوره نور و سوره تغابن و سوره مائده که در بعضی به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور صفح و عفو داده شده و در بعضی به مؤمنان، روشن می‌شود که این یک دستور عمومی و ابدی است، و اتفاقا هیچ منافاتی با دستور جهاد ندارد، زیرا هر یک از این دو جای مخصوص به خود دارند، در جایی باید با عفو و گذشت پیشرفت کرد، و به هنگامی که عفو و گذشت سبب جرات و جسارت و سوء استفاده طرف گردد چاره‌ای جز شدت عمل نیست. سپس به پیامبر خود دل‌داری می‌دهد که از خشونت دشمنان و انبوه جمعیت آنها و امکانات فراوان مادی که در اختیار دارند، هرگز نگران نشود، چرا که خداوند مواهبی در اختیار او گذارده که هیچ چیز با آن برابری نمی‌کند می‌گوید: «ما به تو سوره حمد و قرآن عظیم دادیم»! (و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم).

می‌دانسیم «سبع» در لغت به معنی «هفت» و «مثنی» به معنی «دوتاها» است، و بیشتر مفسران و روایات، سبعا من المثنی را کنایه از سوره «حمد» گرفته‌اند، زیرا سوره حمد بنابر معروف، هفت آیه است و از این نظر که به خاطر اهمیت این سوره و عظمت محتوایش دو بار بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل گردیده و یا اینکه از دو بخش تشکیل شده (نیمی از آن حمد و ثنای خدا است و نیمی از آن تقاضاهای بندگان است) و یا اینکه دوبار در هر نماز خوانده می‌شود، به این جهات، کلمه مثنی یعنی دوتاها بر آن اطلاق شده است.

بعضی از مفسران نیز این احتمال را داده‌اند که سبع اشاره به هفت سوره

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۱۳۰

بزرگ آغاز قرآن است، و مثنی کنایه از خود قرآن، چرا که قرآن دو بار بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد یکبار به طور جمعی، و یکبار تدریجی و به حسب نیازها و در زمانهای مختلف، بنابراین سبعا من المثنی یعنی هفت سوره مهم، از مجموعه قرآن.

ضمن آیه ۲۳ «سوره زمر» را نیز شاهد بر این معنی گرفته‌اند الله نزل احسن الحديث کتابا متشابها مثنی: «خداوند همان کسی است که بهترین حدیث را نازل فرمود، کتابی که محتوایش هماهنگ و شبیه یکدیگر، کتابی که دوبار بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل گردید. ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می‌رسد بخصوص اینکه در روایاتی که از ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) نقل شده کرارا به همین معنی یعنی سوره حمد تفسیر شده است.

«راغب» در «مفردات» اطلاق کلمه مثنی را بر قرآن از این نظر می‌داند که به طور مکرر آیات آن خوانده می‌شود و همین تجدید و تکرار، آن را از دستبرد حوادث، محفوظ می‌دارد (به علاوه حقیقت قرآن در هر زمان، تکرار و تجلی تازه‌ای دارد که همه اینها ایجاب می‌کند به آن مثنی گفته شود) و به هر حال ذکر کلمه «قرآن عظیم» بعد از ذکر سوره حمد با اینکه همه جزء قرآن است، دلیل بر اهمیت و عظمت این سوره می‌باشد، چرا که بسیار می‌شود جزئی از کل را به خاطر اهمیتش به طور مستقل، در برابر کل ذکر می‌کنند، و این تعبیر در ادبیات عربی و فارسی و مانند آن فراوان است.

خلاصه اینکه خداوند به پیامبرش این واقعیت را بازگو می‌کند که تودارای

چنین سرمایه عظیمی هستی، سرمایه‌ای همچون قرآن به عظمت تمام عالم هستی، سرمایه‌ای که تمامش نور است و برکت، درس است و برنامه، راهنماست و راهگشا، مخصوصاً سوره حمد که چنان محتوایش عالی است که در یک لحظه

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۱۳۱

کوتاه انسان را به خدا پیوند داده و روح او را در آستانش به تعظیم و تسلیم و راز و نیاز وامی‌دارد.

و به دنبال بیان این موهبت بزرگ چهار دستور مهم به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌دهد، نخست می‌گوید، «هرگز چشم خود را به نعمتهای مادی که به گروههایی از کفار داده‌ایم میفکن» (لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجنا منهم).

این نعمتهای مادی نه پایدارند، نه خالی از درد سر، حتی در بهترین حالاتش نگاهداری آن سخت مشکل است، بنابراین چیزی نیست که چشم تو را به سوی خود جلب کند و در برابر آن موهبت بزرگ معنوی (قرآن) که خدا به تو داده است، قابل اهمیت باشد، سپس اضافه می‌کند «هرگز به خاطر این مال و ثروت و نعمتهای مادی که در دست آنهاست، غمگین مباش» (و لا تحزن علیهم).

در حقیقت دستور اول راجع به چشم ندوختن به نعمتهای مادی است، و دستور دوم درباره غم نخوردن در برابر محرومیت از آنست.

این احتمال نیز در تفسیر جمله و لا تحزن علیهم داده شده است که اگر آنها به تو ایمان نمی‌آورند غمگین مباش، زیرا ارزشی ندارند و لیاقتی، ولی تفسیر اول با جمله‌های قبل مناسبتر به نظر می‌رسد.

به هر حال نظیر همین مضمون در سوره طه آیه ۱۳۱ به طور واضحتر آمده است: و لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجنا منهم زهرة الحياة الدنيا لنفتنهم فیه و رزق ربک خیر و ابقى: «چشم خود را به نعمتهایی که به گروههایی از آنها داده‌ایم نیفکن، اینها گلهای زندگی دنیا است (گلهایی ناپایدار که

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۱۳۲

زود پژمرده و پرپر می‌شوند) اینها به خاطر آن است که می‌خواهیم آنها را با آن

بیازمائیم، آنچه خدا به تو روزی داده است برای تو بهتر و پایدارتر است»، دستور سومی که به پیامبر می‌دهد در زمینه تواضع و فروتنی و نرمش در برابر مؤمنان است می‌فرماید: «(بالهای خود را برای مؤمنان بگستر و پائین بیاور)» (و اخفض جناحک للمؤمنین).

این تعبیر کنایه زیبایی از تواضع و محبت و ملاطفت است همانگونه که پرندگان به هنگامی که می‌خواهند نسبت به جوجه‌های خود اظهار محبت کنند آنها را زیر بال و پر خود می‌گیرند، و هیجان‌انگیزترین صحنه عاطفی را مجسم می‌سازند، آنها را در مقابل حوادث و دشمنان حفظ می‌کنند و از پراکندگی نگه می‌دارند!

در حقیقت این تعبیر کنائی فشرده کوتاه مطالب فراوانی را در خود نهفته دارد!

ضمناً ممکن است ذکر این جمله بعد از دستورات فوق اشاره به این باشد مبادا در مقابل کفار متنعم به خاطر دارا بودن نعمتهای مادی، تواضع و فروتنی کنی بلکه تواضع و فروتنی و محبت و عواطف را متوجه مؤمنان ساز، هر چند دستشان از مال دنیا تهی باشد.

سرانجام دستور چهارم را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌دهد و می‌گوید در برابر این افراد بی‌ایمان و ثروتمند محکم بایست «(وصریحا بگو من انذار کننده آشکارم)» (و قل انی انا النذیر المبین).

بگو: من به شما اعلام خطر می‌کنم که خدا فرموده عذابی بر شما فرومی‌فرستم «(آنگونه که بر تقسیم کنندگان فرستادم)» (کما انزلنا علی المقتسمین)

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۱۳۳

«همان تقسیم کنندگانی که آیات الهی را تجزیه کردند» (الذین جعلوا القرآن عضین).

آنچه به سودشان بود گرفتند و آنچه به زیانشان بود کنار گذاشتند، در حقیقت بجای اینکه کتاب الهی و دستوراتش رهبر و راهنمای آنها باشد به صورت آلت دست در آوردند و آنرا وسیله‌ای برای رسیدن به مقاصد شومشان ساختند، اگر یک کلمه به نفعشان بود به آن چسبیدند و اگر هزاران کلمه به زیانشان بود کنار گذاشتند!

نکته‌ها:

۱ - قرآن موهبت بزرگ الهی

خدا در آیات فوق، به پیامبرش - به عنوان اخطار به همه مسلمانان جهان - اعلام می‌کند که این کتاب بزرگ آسمانی، سرمایه عظیم و بزرگی است، موهبتی است بی نظیر که در اختیار شما مسلمین قرار داده شده است، برنامه‌ای است جاودانی که اگر در زندگی انسانها پیاده شود دنیائی آباد، آزاد، و امن و امان، و مملو از معنویت خواهد ساخت. این حقیقت است که حتی دیگران هم به آن معترفند و معتقدند اگر مسلمانان این قرآن و معارف آن را زنده می‌کردند، و به فرمانهای آن گردن می‌نهادند، آنچنان نیرومند و پیشرفته بودند که هیچکس نمی‌توانست سلطه خود را بر آنها بیفکند.

این سوره حمد (سبعاً من المثانی) که فاتحه الکتاب و آغازگر و فهرست قرآن نامیده شده یک دوره درس زندگی است:

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۱۳۴

توجه به مبدء بزرگی که همه جهانیان را در مسیر تکاملی پرورش می‌دهد، رحمت خاص و عامش همه را فرا گرفته، توجه به دادگاه بزرگی که ایمان به آن دقیقترین کنترل را روی اعمال انسان می‌گذارد. عدم اتکاء به غیر الله، و عدم خضوع و تسلیم در برابر غیر او، و بالاخره گام نهادن در صراط مستقیم که نه انحراف در آن است، نه به شرق می‌گراید و نه به غرب، نه به افراط و نه به تفریط، نه گمراهی در آن است و نه خشم و غضب پروردگار. اینها مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهند که پیاده شدنش در روح انسان برای ساختن یک شخصیت والا و تکامل یافته کافی است. اما افسوس که این سرمایه بزرگ به دست کسانی افتاده که نه به عمق آن راه یافته‌اند، و نه به ارزش والای آن، حتی گاهی ناآگاهی در میان آنها پیدا می‌شوند که آیاتش را رها کرده و دست نیاز به قوانین و برنامه‌های ساخت انسانهایی که خود اسیر چنگال شهواتند و حداقل پر از نارسائی‌های فکری هستند دراز می‌کنند، و یا تعلیماتش را به «ثمن بخس» و بهای ناچیزی می‌فروشند، یا مختصر پیشرفت تمدن مادی دیگران چنان توجه آنها را به خود جلب می‌کند که از آنچه خود دارند غافل می‌شوند. مفهوم این سخن آن نیست که ما پیشرفت مادی را نادیده بگیریم بلکه هدف

این است که همه چیز خود را در آن منحصر و محصور نسازیم، و اتفاقاً قرآن نه تنها سرچشمه پر بار و غنی از نظر معنویات است بلکه برنامه مؤثری برای پیشرفت و رفاه مادی نیز محسوب می‌شود که در آیات مناسب در گذشته شرح داده‌ایم و در آینده نیز به خواست خدا خواهیم داد.

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۱۳۵

۲ - چشم به امکانات دیگران دوختن مایه انحطاط است

بسیارند افراد تنگ‌نظری که همیشه مراقب این و آن هستند که اینها چه دارند و آنها چه دارند؟

و مرتباً وضع مادی خویش را با دیگران مقایسه می‌کنند، و از کمبودهای مادی در این مقایسه رنج می‌برند هر چند آنها این امکانات را به بهای از دست دادن ارزش انسانی و استقلال شخصیت به دست آورده باشند.

این طرز تفکر که نشانه عدم رشد کافی و احساس حقارت درونی و کمبود همت می‌باشد، یکی از عوامل مؤثر عقب ماندگی در زندگی - حتی در زندگی مادی - خواهد بود.

کسی که در خود احساس شخصیت می‌کند به جای اینکه گرفتار چنین مقایسه زشت و رنج‌آوری شود، نیروی فکری و جسمانی خویش را در راه رشد و ترقی خویشستن به کار می‌گیرد، و به خود می‌گوید من چیزی از دیگران کمتر ندارم و دلیلی ندارد که نتوانم از آنها پیشرفت بیشتری کنم، من چرا چشم بمال و مقام آنها بدوزم من خودم بهتر و بیشتر تولید می‌کنم.

اصلاً زندگی مادی هدف و همت او نیست، او آنرا می‌خواهد اما تا آنجا که به معنویت او کمک کند و به دنبال آن می‌رود اما تا آنجا که استقلال و آزادی او را حفظ کند، نه حریصانه به دنبال آن می‌دود و نه همه چیزش را با آن مبادله می‌کند که این مبادله آزاد مردان و بندگان خدا نیست، و نه کاری می‌کند که نیازمند دیگران گردد.

در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خوانیم من رمی ببصره ما فی ید غیره کثر همه و لم یشف غیضه: «کسی که چشم خود را به آنچه در دست دیگران است بدوزد، همیشه اندوهگین و غمناک خواهد بود و هرگز آتش خشم در دل او فرو نمی‌نشیند»!

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۱۳۶

۳ - تواضع رهبر

در آیات قرآن کراراً به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) توصیه شده است که نسبت به مؤمنان متواضع، مهربان و نرم و ملایم باشد، این منحصر به پیامبر اسلام نیست، هر کس در شعاع وسیع یا محدودی وظیفه رهبری بر دوش دارد این اصل را که از اصول اساسی مدیریت صحیح است باید به کار بندد، چرا که سرمایه بزرگ یک رهبر محبت و پیوند معنوی پیروانش با او است، و این بدون تواضع و خوشروئی و خیرخواهی حاصل نمی شود، همیشه خشونت و قساوت رهبران عامل مهم تفرقه و پراکندگی مردم از گرد آنان است.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در نامه خود به محمد بن ابی بکر چنین می فرماید فاخفص لهم جناحک و الن لهم جانبک و ابسط لهم وجهک و آس بینهم فی اللحظة و النظرة: «(بالهای خود را برای آنها فرود آر! و در برابر آنها نرمش کن و چهره خود را گشاده دار، و میان آنان حتی در نگاه کردن مساوات کن)».

۴ - مقتسمین چه اشخاص هستند؟

برنامه های الهی بدون شک عموماً حافظ منافع همه انسانها است ولی در ظاهر و نظر ابتدائی معمولاً بعضی مطابق میل ما است، و بعضی برخلاف میل ما است، و اینجاست که مؤمنان راستین از مدعیان دروغین شناخته می شوند، گروه اول همه را در بست می پذیرند حتی آنجا که ظاهراً به سود آنها نیست و می گویند: کل من عند ربنا «(همه از ناحیه خدا است)»، و هیچگونه تجزیه و تقسیم و تبعیض در میان احکام الهی قائل نیستند. اما آنها که دلهای بیماری دارند و حتی می خواهند دین و حکم خدا را

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۱۳۷

به خدمت منافع خویش گیرند، تنها آن قسمتی را می پذیرند که به سود آنهاست و بقیه را پشت سر می افکنند، آنها آیات قرآن و حتی گاهی یک آیه را تجزیه می کنند، بخشی را که در مسیر تمایل خود می بینند قبول کرده، و بخش دیگر را کنار می گذارند.

این افتخار نیست که همچون بعضی از اقوام گذشته نغمه «نؤمن ببعض و نکفر ببعض» ساز کنیم چرا که همه دنیا پرستان همین کار را می کنند، آنچه معیار شناخت پیروان حق از طرفداران باطل است، همان تسلیم در مقابل آن بخش از فرمانها است که با تمایلات و هوسها و منافع ظاهری ما هماهنگ

نیست، اینجاست که سره از ناسره، و مؤمن از منافق، شناخته می‌شوند. علاوه بر آنچه در بالا گفتیم تفسیرهای دیگری نیز برای «مقتسمین» ذکر کرده‌اند، حتی قرطبی در تفسیرش هفت تفسیر برای این کلمه ذکر کرده که بسیاری از آنها نامناسب به نظر می‌رسد ولی بعضی را که بی‌مناسبت نیست ذیلاً می‌آوریم.

از جمله اینکه جمعی از سران مشرکان در ایام حج بر سر جاده‌ها و کوچه‌های مکه می‌ایستادند و هر کدام از آنها به واردین سخنی درباره پیامبر و قرآن می‌گفتند که آنها را بد بین سازند، بعضی می‌گفتند او مجنون است و آنچه می‌گوید ناموزون، بعضی می‌گفتند او ساحر است و قرآنش نیز بخشی از سحر او است، بعضی او را شاعر می‌خواندند و آهنگ روح بخش این آیات آسمانی را به دروغ، شعر می‌شمردند، بعضی پیامبر را کاهن معرفی می‌کردند، و اخبار غیبی قرآن را، یکنوع کفایت، و از این رو آنها را «مقتسمین» نامیدند چرا که جاده و گذرگاه‌های مکه را میان خود با برنامه حساب شده‌ای تقسیم کرده بودند. و مانعی ندارد که هم این تفسیر و هم تفسیری که گفتیم هر دو، در مفهوم آیه جمع باشد.

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۱۳۸

آیه ۹۲ - ۹۹

آیه و ترجمه

۹۲ فو ربک لنسلنهم اءجمعین

۹۳ عما کانوا یعملون

۹۴ فاصدع بما تؤمر و اءعرض عن المشرکین

۹۵ انا کفینک المستهزءین

۹۶ الذین یجعلون مع الله الهاء اخر فسوف یعلمون

۹۷ و لقد نعلم اءنک یضیق صدرک بما یقولون

۹۸ فسیح بحمد ربک و کن من السجدین

۹۹ و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین

ترجمه :

۹۲ - به پروردگارت سوگند از همه آنها سؤال خواهیم کرد...

۹۳ - از آنچه عمل می‌کردند!

۹۴ - آشکار آنچه را مأموریت داری بیان کن و از مشرکان روی گردان (وبه

آنها اعتنا نکن)

۹۵ - ما شر استهزا کنندگان را از تو دفع خواهیم کرد.

۹۶ - آنها که با خدا معبود دیگری قرار دادند اما به زودی می فهمند.

۹۷ - ما می دانیم سینه تو از آنچه آنها می گویند تنگ می شود (و تو راسخت ناراحت می کنند).

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۱۳۹

۹۸ - (برای دفع ناراحتی آنان) پروردگارت را تسبیح و حمد گو، و از سجده کنندگان باش.

۹۹ - و پروردگارت را عبادت کن تا یقین (مرگ) فرا رسد.

تفسیر :

مکتب را آشکارا بگو!

در این آیات که آخرین آیات سوره «حجر» است نخست به سرنوشت «مقتسمین» (تجزیه گران) که در آیات قبل از آنها سخن به میان آمده بود می پردازد و می گوید: «سوگند به پروردگارت که مابطور قطع از همه آنها سؤال خواهیم کرد» (فو ربک لنسئلنهم اجمعین)... «از تمام کارهائی که انجام می دادند» (عما کانوا یعملون).

روشن است که سؤال خداوند برای کشف مطلب پنهان و پوشیده ای نیست، چرا که او از اسرار درون و برون آگاه است، و ذره ای در آسمان و زمین از علم بی پایان او مخفی نیست، بنابراین سؤال مزبور به خاطر تفهیم به خود طرف است تا به زشتی اعمالش پی ببرد، و یا به عنوان یکنوع مجازات روانی است، چرا که بازجوئی از کارهای خلاف، آنهم تواءم با سرزنش و ملامت، آنهم در جهانی که انسان به حقایق نزدیکتر و آگاهتر می شود، دردناک و زجرآور است، بنابراین، در حقیقت این پرسشها بخشی از مجازات آنهاست.

ضمناً عمومیت «عما کانوا یعملون» نشان می دهد که از همه اعمال آدمی بدون استثناء سؤال خواهد شد و این خود درسی است برای همه انسانها که لحظه ای از اعمال خود غافل نمانند، و اینکه بعضی از مفسران این سؤال را محدود مسأله توحید و ایمان به انبیاء و یا مربوط به معبودهای مشرکان دانسته اند سخنی است بی دلیل بلکه مفهوم آیه کاملاً تعمیم دارد.

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۱۴۰

و اما این سؤال که چگونه در آیه فوق خداوند تاکید بر مساءله سؤال می کند در حالی که در سوره الرحمان آیه ۳۹ می خوانیم فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان: در آن روز از هیچکس نه انسان و نه جن سؤالی نمی شود پاسخش را سابقا گفته ایم که خلاصه آن این است: در قیامت مراحل است، در بعضی از مراحل، از مردم سؤال می شود، و در بعضی از مراحل سؤال و جوابی در کار نیست، و مسائل خود بخود روشن است، و یا اینکه سؤال زبانی وجود ندارد، چرا که طبق آیه ۶۵ سوره یس بردهاها مهر گذارده می شود، و تنها سؤال از اعضای پیکر و حتی پوست بدن می شود.

سپس فرمان قاطعی به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می دهد و می گوید: در برابر هیاهوی مشرکان و مجرمان نه تنها ضعف و ترس و سستی به خود راه مده و ساکت مباش، بلکه «آشکار آنچه راماء موریت داری بیان کن» و حقایق دین را با صراحت برملا ساز (فاصدع بما تؤمر).

«و از مشرکان، روی گردان و نسبت به آنها بی اعتنائی کن» (واعرض عن المشرکین).

«فاصدع» از ماده «صدع» در لغت به معنی شکافتن به طور مطلق، و یا شکافتن اجسام محکم است، و از آنجا که با شکافتن چیزی درونش آشکار می شود، این کلمه به معنی اظهار و افشا و آشکار کردن آمده است، و به درد سر شدید هم «صداع» می گویند، به خاطر اینکه گوئی می خواهد سر را از هم بشکافد!

به هر حال اعراض از مشرکان در اینجا یا به معنی بی اعتنائی است، و با ترک مبارزه و پیکار با آنها، زیرا در آن زمان هنوز قدرت مسلمانان به مرحله ای نرسیده بود که در مقابل خشونت دشمن دست به مبارزه مسلحانه بزنند.

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۱۴۱

سپس خداوند برای تقویت قلب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او اطمینان می دهد که در برابر استهزاء کنندگان از وی حمایت می کند، می فرماید. «ما شر استهزاء کنندگان را از تو دفع کردیم» (انا کفیناک المستهزئین).

ذکر این جمله بصورت فعل ماضی با اینکه مربوط به آینده است ظاهر اشاره بر حتمی بودن این حمایت است، یعنی بطور مسلم ما شر آنها را از تو دفع خواهیم کرد، و این مساءله ای است حتمی و تمام شده.

البته بعضی از مفسران، حدیثی نقل کرده‌اند، که شش گروه (یا کمتر) هر کدام به نوعی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به باد استهزاء می‌گرفتند و هرگاه او به دعوت بر می‌خاست، با سخنان خود تلاش می‌کردند که مردم از اطراف وی متفرق شوند، ولی خداوند هر یک از آنها را به بلائی مبتلا ساخت و آنچنان در خود فرو رفتند که پیامبر رافراموش کردند (شرح ابتلای آنها در بعضی از تفاسیر آمده‌است).

سپس «مستهزئین» را چنین توصیف می‌کند: «آنها کسانی هستند که با خدا معبود دیگری قرار می‌دهند، ولی به زودی از نتیجه شوم کار خود آگاه خواهند شد» (الذین يجعلون مع الله الهًا آخر فسوف يعلمون). ممکن است این تعبیر اشاره به آن باشد که اینها کسانی هستند که افکار و اعمالشان خود مسخره است، چرا که آنقدر نادانند که در برابر خداوندی که آفریننده جهان هستی است معبودی از سنگ و چوب تراشیده‌اند، باین حال می‌خواهند تو را استهزاء کنند!

بار دیگر به عنوان دلداری و تقویت هر چه بیشتر روحیه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اضافه می‌کند: «ما می‌دانیم که سخنان آنها سینه‌تو را تنگ و ناراحت می‌سازد»

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۱۴۲

(و لقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون). روح لطیف تو و قلب حساست، نمی‌تواند اینهمه بدگوئی و سخنان کفرو شرک‌آمیز را تحمل کند و به همین دلیل ناراحت می‌شوی. ولی ناراحت مباش برای زدودن آثار سخنان زشت و ناهنجارشان «به تسبیح پروردگارت پرداز و در برابر ذات پاکش سجده کن» (فسبح بحمد ربک و کن من الساجدين)! چرا که این تسبیح خداوند اولا اثرات بد گفتار آنها را از دل‌های مشتاقان الله می‌زداید، و از آن گذشته به تو نیرو و توان می‌بخشد، نور و صفای دهد، روشنائی و جلا می‌آفریند، پیوندت را با خدا محکم می‌کند، اراده‌ات را نیرومند می‌سازد، و به تو قدرت تحمل بیشتر و جهادپیکرتر و قدم را سخر می‌بخشد. لذا در روایات از ابن عباس می‌خوانیم: هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) غمگین می‌شد به نماز بر می‌خاست و «آثار این حزن و اندوه را در نماز از دل می‌شست»

و سرانجام آخرین دستور را در این زمینه به او می‌دهد که دست از عبادت پروردگارت در تمام عمر بر مدار «و همواره او را بندگی کن تا یقین فرا رسد» (و ابد ربک حتی یاتیک الیقین). معروف و مشهور در میان مفسران این است که منظور از «یقین» در اینجا همان مرگ است و به این جهت مرگ، یقین نامیده شده که یک امر مسلم است، و انسان در هر چیز شک کند در مرگ نمی‌تواند تردید به خود راه دهد. و یا اینکه به هنگام مرگ پرده‌ها کنار می‌رود و حقایق در برابر چشم انسان آشکار می‌شود، و حالت یقین برای او پیدا می‌گردد. در سوره مدثر آیه ۴۶ و ۴۷ از قول دوزخیان می‌خوانیم: و کناکذب

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۱۴۳

بیوم الدین حتی اءانا الیقین «ما همواره روز رستاخیز را تکذیب می‌کردیم تا اینکه یقین (مرگ ما) فرا رسید. از اینجا روشن می‌شود که آنچه از بعضی از صوفیه نقل شده که آیه فوق را دستاویزی برای ترک عبادت قرار داده‌اند و گفته‌اند آیه می‌گوید: عبادت کن تا زمانی که یقین فرا رسد، بنابراین بعد از حصول یقین نیازی به عبادت نیست! گفتار بی اساس و بی پایه‌ای است، چرا که اولاً: به شهادت بعضی از آیات قرآن که در بالا اشاره کردیم یقین به معنی مرگ است، که هم برای مؤمنان و هم برای دوزخیان، برای همه خواهد بود. ثانیاً: مخاطب به این سخن، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، و مقام یقین پیامبر بر همه محرز است آیا کسی می‌تواند ادعا کند که دارای مقام یقین از نظر ایمان نبوده است. و ثالثاً: تواریخ متواتر نشان می‌دهد که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تا آخر ساعات عمرش عبادت را ترک نگفت و علی (علیه السلام) در محراب عبادت کشته شد، و همچنین سایر امامان.

نکته‌ها:

۱ - آغاز دعوت علنی اسلام

به طوری که از بعضی از روایات استفاده می‌شود آیات «فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین انا کفیناک المستهزئین» در مکه نازل شد، بعد از آن که پیامبر اسلام سه سال مخفیانه دعوت کرد و عده قلیلی از نزدیکان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او ایمان آوردند که نخستین آنها، از زنان

خدیجه. و از مردان علی (علیهالسلام) بود.

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۱۴۴

بدیهی است دعوت به توحید خالص و در هم ریختن نظام شرک و بت پرستی در آن زمان و در آن محیط کار عجیب و وحشتناکی بود و به همین جهت از همان آغاز این مسأله نمایان بود که گروهی به استهزاء برمی خیزند به همین جهت خداوند به پیامبرش قوت قلب می دهد که از انبوه دشمنان و استهزاء کنندگان نهراسد و دعوت خود را آشکارا و علنی سازد، و به یک مبارزه پیگیر منطقی در این راه دست بزند.

۲- تأثیر توجه به خدا در قدرت روح

در زندگی انسان همیشه مشکلاتی بوده و هست و این طبیعت زندگی دنیا است، و هر قدر انسان بزرگتر باشد این مشکلات بزرگتر است، و از این رو می توان به عظمت مشکلاتی که پیامبر در آن دعوت بزرگش با آن روبرو بود پی برد.

ولی می بینیم خداوند به پیامبرش دستور می دهد که برای کسب نیرو و وسعه صدر بیشتر در برابر انبوه این مشکلات، به تسبیح پروردگار و نیایش و سجده بر آستانش روی آورد، این نشان می دهد که عبادت اثر عمیقی در تقویت روح و ایمان و اراده آدمی دارد.

از روایات مختلف نیز استفاده می شود که پیشوایان بزرگ هنگامی که با بحرانیها و مشکلات عظیم روبرو می شدند به در خانه خدا می رفتند و در پرتو عبادتش آرامش و نیرو می یافتند.

۳- عبادت و تکامل

می دانیم انسان موجودی است که بالاترین استعداد تکامل را دارد، از نقطه عدم آغاز به حرکت کرده، و به سوی بی نهایت همچنان پیش می رود و هرگز

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۱۴۵

چرخ تکامل او (هرگاه در مسیر باشد) متوقف نخواهد شد. از طرفی می دانیم عبادت مکتب عالی تربیت است، اندیشه انسان را بیدار و فکر او را متوجه بی نهایت می سازد، گرد و غبار گناه و غفلت را از دل و جان می شوید، صفات عالی انسانی را در وجود او پرورش می دهد، روح ایمان را

تقویت و آگاهی و مسئولیت به انسان می‌بخشد.

و به همین دلیل ممکن نیست انسان لحظه‌ای در زندگی از این مکتب بزرگ تربیتی بی‌نیاز گردد، و آنها که فکر می‌کنند، انسان ممکن است به جایی برسد که نیازی به عبادت نداشته باشد یا تکامل انسان را محدود پنداشته‌اند، و یا مفهوم عبادت را درک نکرده‌اند.

علامه طباطبائی در تفسیر «المیزان» در این زمینه بیانی دارد که فشرده و خلاصه آنرا ذیلاً می‌آوریم: همه موجودات این جهان به سوی تکامل می‌روند، و نوع انسان تکاملش در دل اجتماع صورت می‌گیرد، به همین دلیل ذاتاً اجتماعی آفریده شده است.

از طرفی اجتماع در صورتی می‌تواند پرورش و تکامل انسان را تضمین کند که دارای احکام و قوانین منظمی باشد، و افراد مجتمع در پرتو احترام به آن قوانین، امور خود را سامان دهند و از تصادمها پیشگیری کنند و حدود مسئولیتها را مشخص نمایند.

و به تعبیر دیگر اگر جامعه انسانی صالح گردد، افراد می‌توانند به هدف‌نهایی خویش در آن برسند و اگر فاسد شود افراد از این تکامل باز می‌مانند.

این احکام و قوانین، اعم از قوانین اجتماعی و یا عبادی، در صورتی مؤثر خواهد بود که از طریق نبوت و وحی آسمانی گرفته شود.

این را نیز می‌دانیم که احکام عبادی بخشی از این تکامل فردی و اجتماعی را تشکیل می‌دهد:

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۱۴۶

و از اینجا روشن می‌شود، تا جامعه انسانی بر پا است و زندگی او در این جهان ادامه دارد تکالیف الهی هم ادامه خواهد داشت، و بر چیده شدن بساط تکلیف از انسان مفهومش فراموش کردن احکام و قوانین و نتیجه‌اش فساد مجتمع انسانی است!

این نکته نیز قابل توجه است که اعمال نیک و عبادات سرچشمه حصول ملکات فاضله نفسانی است، و هنگامی که این اعمال به حد کافی انجام‌گرفت و آن ملکات فاضله در نفس انسان قوت یافت، آن ملکات نیز به نوبه خود سرچشمه اعمال نیک بیشتر و اطاعت و بندگی خدا خواهد شد.

و از اینجا روشن می‌شود آنها که گمان کرده‌اند هدف از تکلیف، تکمیل انسان است بنابراین این هنگامی که انسان به کمال خود رسید، بقاء تکلیف معنی ندارد

مغالطه‌های بیش نیست چرا که اگر انسان دست از انجام تکالیف بردارد فوراً جامعه رو به فساد خواهد گذاشت، و در چنان جامعهای چگونه یک فرد کامل می‌تواند زندگی کند و اگر با داشتن ملکات فاضله دست از عبادت و بندگی خدا بردارد مفهومش تخلف‌این ملکات از آثار قطعی آنها است (دقت کنید).
پایان سوره حجر

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۱۴۷

سوره نحل

مقدمه

این سوره ۱۲۸ آیه دارد که قسمتی از آن در مکه و قسمتی در مدینه نازل گردیده است.

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۱۴۸

محتوای سوره

گرچه بعضی از مفسران تمام آیات این سوره را مکی میدانند، ولی بیشتر مفسران عقیده دارند که قسمتی از آیات آن در مکه و قسمتی در مدینه نازل شده است، و با توجه به آنچه از محتوای سوره‌های مکی و مدنی میدانیم، این سخن صحیح‌تر به نظر میرسد بخصوص که در بعضی از آیات آن مانند آیه ۴۱ (و الذین هاجروا فی الله... و آیه ۱۰۱) (ثم ان ربک للذین هاجروا من بعد ما فتنوا ثم جاهدوا فصبروا...) صریحاً بحث از هجرت و یا هجرت و جهاد هر دو به میان آمده، و میدانیم این دو موضوع تناسب با حوادث بعد از هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) دارد.

و اگر هجرت را که در آیه ۴۱ به آن اشاره شده مربوط به هجرت نخستین یعنی هجرت گروهی از مسلمانان به سرپرستی جعفر بن ابی طالب از مکه به حبشه بدانیم، هجرت و جهاد که در آیه ۱۰۱ با هم ذکر شده است بسیار بعید است که اشاره به این هجرت بوده باشد و جز بر هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مدینه قابل تطبیق نیست.

به علاوه معروف در تفسیر آیه ۱۲۶ و ان عاقبتکم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به... این است که در جریان جنگ احد نازل گردیده است و جنگ احد بعد از هجرت است.

قبل

فهرست

بعد